

# سوگند به قلم و آنچه می نویسد

هدیه سادات میر مرتضوی

کلاس‌های فارسی را همیشه دوست داشتیم. فرق نداشت معلممان خانم شایگان باشد با آن عینک روی بینی و همیشه در حال صفر دادن یا خانم عظیمی مهربان و خانم مهتاش با مرامی که همیشه برای شاگردهای ضعیف‌تر کلاس، فرصت‌های جبران امتحان را فراهم می‌کردند. کلاس‌های فارسی را همیشه دوست داشتیم. با وجودی که در دوران تحصیل ما کمتر چیزی به نام ادبیات معاصر وجود داشت. ولی همان حکایت‌های کلیده و دمنه و مرزبان‌نامه را دوست داشتیم. شرح‌حال‌های تذکره‌الاولیای عطار را گرامی می‌داشتیم و برای رباعی‌های بی‌ادعای باباطاهر دلمان غنچ می‌رفت. اشعار سعدی و حافظ و مولانا را با عشق یاد می‌گرفتیم و ابیات دشوار سنایی و نظامی گنجوی را معنا می‌کردیم. معلم‌ها و ادارمان می‌کردند این اشعار را حفظ کنیم. گاهی حتی سر کلاس. آن لحظات، کلاس‌های شلوغ ما بود و همه‌ها زمزمه‌های ۴۰-۵۰ دانش‌آموز که زرنک‌ها از ترس نگرفتن نمره منفی تندتند مشغول حفظ کردن می‌شدند و آن‌ها که برایشان نمره منفی حکم کسک داشت هم ته دلشان پیسته می‌شکستند که ساعتی از کلاس فارسی را می‌توانند به شیطنت و وراجی بگذرانند. دبیرستان رفتیم. با خانم صارمی که سعی می‌کرد در کنار درس فارسی بهمان درس‌های دیگر زندگی هم بدهد. آقای دانش که با آن شکوه و شور دور کلاس می‌چرخید و ابیات رستم و سهراب را می‌خواند و وقتی با سوز و گداز به آخر کار می‌رسید: «از این خویشتن کشتن اکنون چه سود؟/ چنین رفت و این بودنی کار بود» ما در عالم احساسات نوجوانی، اعتراض می‌کردیم که اصلاً چرا باید رستم، سهراب را به کشتن دهد و او فقط سر می‌جنباند و می‌گفت هنوز درک این شعر برایتان زود است. این شعر را باید برای پایه سوم و شعر نبرد رستم و اسفندیار را برای امسال شما می‌گذاشتند.

خانم محمودی دومین دبیری بود که بعضی متن‌ها و اشعار را زیر نقد می‌برد. از جمله بیت آخر شعر «گوهر اشک» اثر پروین اعتصامی که در پایان قطره اشک به گوهر می‌گفت: «کاش قضایم چو تو برمی‌راشت/ کاش سپهرم چو تو برمی‌گزید». اعتقاد داشت قطره اشک با این حرف، همه ارج و قربی که در ابیات قبل برای خودش قائل شده را زیر سؤال می‌برد. یا اعتراض داشت به اینکه چرا باید برای ما بچه‌های ۱۷ ساله، از بین آن دریای نایتناهی اشعار مولانا غزل منتخب کتایمان با این ابیات شروع شود: «به روز مرگ چو تابوت من روان باشد/ گمان میر که مراد این جهان باشد». آقای عقدایی برایمان جملات ابتدایی گلستان را می‌خواند و حکایت غمناک «بر دار کردن حسنک وزیر» را قرائت می‌کرد و ما که در حس و حال دربار غزنویان و تهمت نابجای بوسهل روزنی و سلطان مسعود فرو رفته بودیم، با رسیدن به حرف‌های مادر حسنک که زنی سخت جگرآور بودند نمی‌فهمیدیم چطور مان شده که چشم‌ها و بینیمان دارد می‌سوزد و دبیر ادبیاتمان را تار و تارتر می‌بینیم. آقای عقدایی آن سال زمینه برگزاری یک مسابقه سراسری ادبیات در کل مدرسه را هم فراهم کرد و عجیب نبود آن دختر گوشه‌گیر نیمکت دوم کنار دیوار کلاس چهارم رباضی فیزی که همیشه ابیات را واضح و رسا می‌خواند و نمره‌های ادبیاتش ۲۰ بود، در آن امتحان اول شود و به قلم دبیر پیشکسوتش، کتاب گلستان جایزه بگیرد. وارد دانشگاه شدیم و با درس فارسی عمومی، شعر «عقاب و زاغ» را از دکتر پرویز ناتل خانلری خواندیم و با نویسنده‌ها و شاعران معاصرمان بیشتر آشنا شدیم. بعضی‌هایمان که ذوقی در این حوزه داشتیم دست به قلم شدیم و در دفترهای پنهان ته گنج‌ها، برای خودمان دلنوشته و شعر و داستان نوشتیم. بعضی جرئت به خرج دادیم و آن نوشته‌ها را برای دیگران خواندیم، به شکل علمی دنبال آموزش و یادگیری شعر و داستان رفتیم و برخی آن دفترها را هیچ‌وقت از کنج پست‌خانه‌های بیرون نیاوردیم و غرق در روزمرگی‌های زندگی، آن همه شور و احساس را لابه‌لای واژگان به فراموشی سپردیم. بعضی‌هایمان ادبیات را جدی‌تر گرفتیم. شاعر شدیم، نویسنده شدیم، روزنامه‌نگار شدیم، مدرس حوزه‌های نویسندگی و شعر و ادبیات فارسی شدیم. بعضی‌ها مترجم شدیم تا با قلم خود بین فرهنگ ملت‌ها پلی ارتباطی برقرار کنیم.

امروز روز قلم است. قلمی که خداوند در قرآن به آن قسم خورده است. کلمه به کلمه جاری شده از این قلم، ارزش والا می‌دارد وقتی بر لوح سپیدی می‌لغزد. در روزهای اخیر، خبر حذف دروس عمومی از جمله درس زبان و ادبیات فارسی که همیشه بالاترین ضریب را در کنکور داشت، در رسانه‌ها مطرح شده است. خبری که بازتاب‌های منفی فراوانی از طرف اساتید و پژوهشگران داشته و زنگ خطری برای تهدید زبان و ادبیات فارسی است.

زبانی که روز به روز بیشتر در معرض خطر نابودی است. با نسل جدیدی که برخی‌هایشان با وجود کتاب‌های فارسی به مراتب ساده‌تر از گذشته، از عهده نوشتن درست چندواژه نیز بر نمی‌آیند و در پیام‌های خود در شبکه‌های مجازی به کلی رسم الخط و املا کلمات را دگرگون کرده‌اند!

بعضی از اساتید در زمینه این خبر اذعان کرده‌اند زبان و ادبیات فارسی اصلاً نباید درس عمومی محسوب شود بلکه درسی تخصصی است که هر ایرانی پارسی‌زبان باید آن را در اولویت قرار دهد. این زبان باید با روح و سرشت هر ایرانی آمیخته شود. از همان آغاز کودکی تا روزی که دنیا را ترک می‌کند. هر ایرانی باید قدر و منزلت قلمی را بداند که در طول تاریخ برای حفظ آن خون دل‌ها خورده شده است.

امروز روز قلم است و همه می‌دانیم نویسندگی در کشور ما شغلی نیست که به راحتی بتوان از طریق آن امرار معاش کرد. نویسندگان و مترجمان و شاعران، اساتید ادبیات و محققان و پژوهشگران این حوزه فقط باید دل‌باخته باشند که بتوانند فعالیت در این حوزه را تاب بیاورند.

باید مثل استاد قاسم صنعوی عاشق باشی تا بتوانی با وجود ۸۵ سال سن، هنوز روزانه ساعت‌های طولانی را به ترجمه بگذرانی و آن قدر متواضع که وقتی یک روز عصر به منزلش در مشهد رفتیم و خواستیم با او عکس یادگاری بگیریم ازمان خواست عکس را جایی منتشر نکنیم چون دوست دارد گمنام باشد و گمنام به فعالیت‌های ادبی اش ادامه دهد. امروز روز قلم است و باید قلم را در این سرزمین پاس داشت. در سرزمین ایران و به خصوص خاک فرهنگ خیز خراسان. جایی که رودکی پدر شعر پارسی می‌زیست. فردوسی توسی، ۳۰ سال رنج کشید تا میراث گرانبهایی به نام شاهنامه برایمان به یادگار بگذارد. جایی که ادیب نیشابوری، محمدتقی بهار، عماد خراسانی و مهدی اخوان ثالث در دامانش رشد کرده‌اند و از خاک مزی‌نانش دولت‌آبادی و کلیدر متولد شده است. جایی که همیشه در همه ادوار تاریخی، اصحاب قلمی توانمند داشته است که این قلم را قدر می‌دانند و در راه اعتلایش می‌کوشند؛ با همه سختی‌ها و مرارت‌ها و بی‌مهری‌ها. چون آن‌ها راز دل‌باختگی و جانبازی در ساخت کلمات را کشف کرده‌اند.



## قدم اول

«قدم اول» نگاهی است مختصر به آنچه پیش روی شماست.

قاف این شماره با «طبیعت» آغاز می‌شود؛ طبیعتی که بسیاری از مادر همه عمر فرصت دیدنش را پیدا نمی‌کنیم. غار پراو عمیق‌ترین، سخت‌ترین و در عین حال مرگبارترین غار ایران است؛ غاری که پنج غارنورد حرفه‌ای را قربانی سرسختی خود کرده است. این غار سخت‌گذرترین غار ایران و یکی از غارهای فنی جهان است.

«موزه گردی» شرح قدم‌زدن در خانه اسقف است که حالا چند سالی است میزبان موزه ملی هنرهای اصفهان است. ساختمان موزه، پیش از انقلاب، خانه اسقف بود، تا مدت‌ها تابلو «عمارت دایره اسقفی» را بر خود داشت و پس از انقلاب در اختیار بنیاد مستضعفان قرار گرفت. ساختمان در واقع بخشی از مجموعه بیمارستان، کلیسا و مدرسه کناری بوده...

«آیین» درباره آیین بزرگداشت عید قربان است در میان هموطنان ترکمن. با نزدیک شدن به روز عید قربان، نه فقط شهرها که تمام روستاهای ترکمن صحرا حال و هوای خاصی دارند، مشابه آن چیزی که در روزهای پایانی سال کهنه و نزدیک سال نو در همه جای کشور دیده می‌شود. آزادشهر و آق قلا و گرگان هم ندارد. مردمان مهربان ترکمن در هر شهر و روستایی از استان گلستان که باشند از گمیش تپه گرفته تا گالیکش، از بندرتُرکمن تا کلاله؛ آداب و رسوم این عید اکبر را با بزرگی و شکوه زیادی برگزار می‌کنند.

«تاریخ» روایتی است از تماشای تاریخی‌ترین گورستان شیراز که یکی از چندین گورستان قدیمی جهان هم هست. دارالسلام تنها یک آرامستان نیست، بلکه یک موزه هم هست و سنگ قبرهایی دارد که دیدن آن‌ها حکایت‌های دوران کهن تاریخی است. قدمت قدیمی‌ترین قبر این گورستان کهن، قبر «شیخ ابوصاحب» به سال ۲۴ هجری در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) می‌رسد.

«پیشه» درباره عبا بافی است در بوشهر؛ جایی که هنوز عباهای پشم شتری بافته می‌شود. عباهایی که در بوشهر تولید می‌شود، بسیار نفیس و ظریف هستند که نخ آن‌ها را زنان روستایی می‌بافند و در اختیار عبا بافان قرار می‌دهند؛ زنانی که بدون هیچ پشتوانه‌ای و با حوصله به نخریسی مشغول اند.

«خیابان غذا» سری به همدان زده است؛ جایی که کباب سرداشی، در تنورها طبخ می‌شود. قدیم‌ها قبل از اینکه کباب را در تنور بگذارند، چند قاج گوجه‌فرنگی و چند دانه فلفل تند روی آن می‌گذاشتند تا کباب طعم بهتری بگیرد و با چند تکه سیب‌زمینی برش خورده می‌توان این کباب را تزئین کرد و به بهترشدن طعم آن کمک کرد.